جلسه 80- 1322

**دو‌شنبه - 03/03/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

مرحوم شیخ در رسائل دو تفصیل داد در استصحاب.

تفصیل اول تفصیل بین شک در مقتضی و بین شک در رافع است، فرمود اختصاص دارد استصحاب به موارد شک در رافع، اولین شخصی که این تفصیل به او نسبت داده شده محقق حلی هست در معارج، تعبیر می کند که: اذا ثبت حکم فی وقت ثم جاء وقت آخر و لم یقم دلیل علی انتفاء ذلک الحکم هل یحکم ببقائه علی ما کان ام لا؟ تا اینجا می رسد که نظر خودش را که حکم به بقاء ما کان هست بیان می کند و می گوید: لنا إنّ المقتضی للحکم الاول ثابت فیثبت الحکم والعارض لایصلح رافعا له فیجب الحکم بثبوته، اما ان مقتضی الحکم الاول ثابت فلانا نتکلم علی هذا التقدیر، اینکه ما گفتیم مقتضی بقاء حکم موجود هست شک در رافع داریم بناء می گذاریم بر عدم رافع، چون فرض ما این هست که احراز کنیم وجود مقتضی را برای بقاء حکم.

البته احتمال این هست و مرحوم شیخ هم قبلا این احتمال را داد که محقق حلی نظرش به قاعده مقتضی و مانع باشد نه استصحاب، ولذا در این بحث فرمود اول من فتح باب التأمل فی شمول روایات الاستصحاب لموارد الشک فی المقتضی المحقق الخوانساری فی شرح الدروس، کلام محقق حلی در معارج را اینجا مطرح نکرد، کلام محقق خوانساری را مطرح کرد که در موارد شک در مقتضی عنوان نقض الیقین بالشک صادق نیست.

{سؤال...جواب: به هر حال این حصه از قاعده مقتضی و مانع را بیان کرد که ثبت الحکم فی وقت ثم جاء وقت آخر، استدلال هم به روایات نکرد، گفت مقتضی موجود است شک در رافع داریم، احتمال وجود رافع معارض است با احتمال عدم رافع، همانطور که احتمل وجود رافع را می دهیم احتمال عدم آن را می دهیم، احتمالها متکافئ هستند، فیبقی الحکم الثابت سلیما عن رافع، تعبیر محقق حلی در معارج این هست، که این ممکن است با قاعده مقتضی و مانع مطابق باشد، ولذا مرحوم شیخ در این بحث فرمود اول من فتح باب التأمل فی شمول روایات الاستصحاب لموارد الشک فی المقتضی المحقق الخوانساری}.

بعد مرحوم شیخ اشکال را توضیح می دهد: خلاصه توضیح مرحوم شیخ این است که نقض در نقض الیقین یک وقت متعلق نهی نیست، می گوئیم انتقض یقینی، بلا اشکال ظهور دارد در انتقاض خود یقین، انتقض یقینی بعدالة زید، یا حتی در موارد قصور مقتضی خبر بدهید بگوئید انتقض یقینی باشتعال السراج، تاکنون یقین داشتم به روشن بودن چراغ الآن یقینم از بین رفت، مشکلی نداریم، چون این انتقاض حقیقی یقین هست.

اما در روایات استصحاب نهی شده از نقض الیقین بالشک، نقض الیقین بالشکی که می خواهد متعلق نهی باشد نقض حقیقی یقین نیست، نقض حقیقی یقین اگر در اختیار ما هم باشد به اینکه مقدماتی را که منشأ یقین شد تأمل در آن بکنیم تشکیک کنیم یقینمان از بین برود، قطعا این کار نهی ندارد، چه اشکالی دارد انسان یقینش را با تأمل در مقدماتِ یقین از بین ببرد و نقض حقیقی بکند، این روایات ناظر به نقض حقیقی یقین نیست، و غالبا هم نقض حقیقی یقین در اختیار ما نیست، پس این روایات که می گوید لاتنقض الیقین بالشک معنای حقیقی اش نمی تواند مراد باشد، باید حمل بکنیم بر معنای مجازی، معنای مجازی این است که بگوئیم مراد از لاتنقض الیقنین یعین لاتنقض المتیقن، یا بگوئیم لا تنقض احکام الیقین، پس ما مجبور شدیم چون نقض حقیقی یقین قابل تعلق نهی نیست یقین را حمل کنیم یا بر متیقن یا بر احکام یقین.

حالا وقتی شد لاتنقض المتیقن، نقض در لاتنقض الیقین حمل شد بر معنای مجازی، ما یک اقرب المجازات داریم و یک ابعد المجازات، و وقتی معنای حقیقی مراد نبود متعین است حمل کنیم کلام را بر اقرب المجازات، این دو معنا که یکی اقرب المجازات است و یکی ابعد المجازات کدام است؟

اقرب المجازات این است که ما حالا که لفظ یقین را به معنای متیقن حمل کردیم مجازا، ولی لفظ نقض را به معنای حقیقی خودش حمل کنیم، نقض معنای حقیقی اش رفع هیئت اتصالیه است، یعنی رفع یک امری که شأنش بقاء و استمرار هست لولا المانع، مواردی که یک شیئی به انتهاء أمد و اجلش از بین می رود تعبیر نمی کنند نقض، ازدواج موقت دورانش که سپری شد نقض زوجیت صادق نیست، بلکه ارتفاع زوجیت است با ارتفاع مدت عقد موقت، اما طلاق یا هبه مدّت در عقد موقت او نقض زوجیت است، چون یک امری بود که شأنش استمرار وبقاء بود لولاالمانع، و ما آن را از بین بردیم، نقض کردیم زوجیت را با طلاق، چون شأن ازدواج دائم بقاء زوجیت است لولاالطلاق، در امور تکوینی هم همین هست، اگر یک طنابی است ما این طناب را باز کنیم می گویند نقض الحبل، اما اگر به مروز زمان این طناب بپوسد که عمری بیش از این ندارد، اینجا نمی گویند انتقض الحبل، انتقاض و نقض در مواردی معنای حقیقی اش منطبق هست که آن منقوض اقتضاء استمرار داشته باشد لولا المانع، اما اگر یک شیئی عمری طبیعی خودش را سپری کند، از این تعبیر نمی کنند منتقض شد بلکه می گویند تمام شد، این چراغی که نفتش تمام می شود و دیگر خاموش می شود نمی گویند انتقض اشتعال السراج، اما اگر بادی بیاید و این چراغ را خاموش کند می گویند این باد نقض و قطع اشتعال السراج.

پس اقرب المجازات این است، حالا که ما مجبور شدیم یقین را به معنای متیقن بگیریم و استعمال مجازی بکنیم یقین را در متیقن، ولی دیگر لفظ نقض را دیگر استعمال مجازی نکنیم، بگوئیم نقض المتیقن أی رفع هیئته الاتصالیه، جایی که متیقن ما مثل وضوء است شک داریم در رافع آن، حالا شبهه موضوعیه است شک داریم در خروج بول، شبهه حکمیه است شک داریم در ناقض بودن مذی، خوب طهارت اقتضاء بقاء دارد لولا المانع، می گوید لاتنقض الیقین بالشک أی لاتنقض طهارتک بالشک، این اقرب المجازات است، ولذا طبق این اقرب المجازات لاتنقض الیقین بالشک شامل موارد شک در مقتضی نمی شود، اگر شک بکنیم خیار غبن علی الفور است یا علی التراخی، بعد از گذشت زمان فوریت ما شک داریم در ارتفاع خیار، ولی نام ارتفاع خیار انتقاض الخیار نیست، چون مقتضی خیار غبن بیش از این نبود که خیار غبن فوری است، دلیلی که اثبات کرد خیار غبن را بیش از خیار غبن در زمان اول را اثبات نکرد، در زمان دوم اگر خیار غبنی نباشد اینجا مرتفع شده است خیار غبن، نه اینکه منتقض شده است خیار غبن، این معنای اقرب المجازات.

معنای ابعد المجازات این است که مرحوم شیخ می فرماید حالا که ما لفظ یقین را به معنای متیقن گرفتیم بیائیم بگوئیم متیقن اطلاق دارد و شامل موارد شک در مقتضی هم می شود، و اطلاق متیقن که شامل موارد شک در مقتضی می شود قرینه قرار داده بشود که لفظ نقض را حمل کنیم بر یک معنای اعم، مطلق رفع امرِ ثابت و مطلق رفع امر موجود بالبناء علی عدمه بعد وجوده، همین که بنا بگذاریم بر عدم یک شئ بعد از نقض او، این بشود نقض او، که شامل موارد شک در مقتضی هم بشود، مرحوم شیخ فرموده که متعین هست که ما حمل کنیم لاتنقض الیقین بالشک را بر اقرب المجازات، وعرف هم همین کار را می کند می آید ظهور متعلق یک فعل را تقیید می زند با ظهور خود فعل، چه جور ما اینجا گفتیم ظهور نقض در رفع هیئت اتصالیه است، یعنی رفع یک امری که اقتنضاء بقاء و استمرار دارد لولا الرافع، واین ظهور لفظِ نقض که مختص می کند آن را به موارد شک در رافع موجب تقیید متعلق نقض می شود که متیقن است و متیقن مختص می شود به موارد متیقنی که اقتضاء بقاء دارد لولا الرافع، این یک امر عرفی است، وقتی یک شخصی می گوید لاتضرب احدا، احدا مطلق است شامل میت هم می شود، اما ضرب ظهور دارد در ضرب مؤلم و ضرب مؤلم ظهور دارد در وقوع ضرب بر حی نه بر میت، عرف می آید آن ظهور ضرب را که در ضرب مؤلم هست قرینه می گیرد که احدا یعنی حیا، و اطلاق احدا را نسبت به میت تقیید می زند، ما هم همین کار را کردیم.

مرحوم شیخ بهتر این بود که از لفظ اقرب المجازات کمک نمی گرفت تا مواجه نشود با این اشکال که دلیل بر این ادعاها که اذا تعذرت الحقیقة فاقرب المجازات اولی چیست؟ ما تابع ظهوریم نه تابع این اعتبارات و استحسانات، ای کاش مرحوم شیخ تعبیرش را بهتر بیان می کرد، می فرمود ما دو ظهور داریم: یک ظهور لفظ نقض در اینکه متعلقش امری است که اقتضاء بقاء دارد لولا الرافع، و دیگری ظهور لفظ یقین در صفت نفسانی، ما حتما باید لفظ یقین را به معنای متیقن بگیریم، لابد منه، چه قائل بشویم به جریان استصحاب در موارد شک در مقتضی و چه قائل نشویم، بالاخره نقض حقیقی یقین خارج از اختیار است و قابل تعلق نهی نیست، پس ذلفظ یقین را باید حمل کنیم بر متیقن، اما ظهور لاتنقض را نباید از او رفع ید کنیم، چون دلیلی بر رفع ید از ظهور نقض در اینکه متعلقش و مدخولش امری است که قابل بقاء و استمرار است ومقتضی بقاء واستمرار هست نداریم، بعدش هم تشبیه می کردند به لاتضرب احدا مطلب واضحتر می شد، و اگر هم کسی می گفت لم لایعکس؟ چرا در مثال لاتضرب احدا اطلاق احدا قرینه نشود بر اینکه مراد از ضرب مطلق ضرب است اعم از ضربی که موجب ألم هست در مضروب یا نه، می گفتیم خوب تکافؤ احتمالین است آنوقت باید به قدر متیقن اخذ کنیم، در اینجا هم اگر کسی قبول نمی کرد که لفظ نقض در اختصاص به شیئی که مقتضی بقاء دارد قرینه است بر حمل یقینی که به معنای متیقن گرفتیم بر موارد شک در رافع، و کسی ادعا می کرد لم لایعکس، چرا اطلاق متیقن نسبت به موارد شک در مقتضی قرینه نشود که نقض را حمل کنیم بر آن معنای اعم؟ می گفتیم اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال، مرحوم شیخ که ضرر نمی کند، فوقش این بیان شما اجمال درست می کند نسبت به شمول دلیل استصحاب در رابطه با موارد شک در مقتضی، قدر متیقن می شود استصحاب در موارد شک در مانع.

بعد مرحوم شیخ فرموده که: ان قلت: ما اگر فقط صحیحه اولی وثانیه زراره را داشتیم اشکال شما وارد بود، اما ما روایات دیگری داریم مثل صحیحه ثالثه زراره، و لکن ینقض الشک بالیقین و لایعتد بالشک فی حال من الحالات، این را چی می فرمائید؟ این را که نمی شود بگوئید اختصاص دارد به مواردی که مقتضی بقاء هست، چون دارد که ینقض الشک بالیقین، شک را با یقین نقض کنید خوب این شک امر مبرم است که اقتضاء بقاء دارد؟ یا اگر شک را به معنای مشکوک می گیریم مراد آن مشکوکی است که مقتضی بقاء دارد؟ اینطور نیست. یا لایعتد بالشک فی حال من الحالات که لفظ نقض در او بکار رنفته است. یا روایت حسن بن راشد من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه فان الیقین لایُدفع بالشک، فلیمض علی یقینه، در اینکه لفظ نقض بکار نرفته است. یا موثقه اسحق بن عمار: اذا شککت فابن علی الیقین، اینجا هم لفظ نقض بکار نرفته. رویات قاسانی: الیقین لایدخله الشک صم للرؤیة و افطر للرؤیة، اینجا که لفظ شک بکار نرفته است، خود شیخ اینها را مطرح کرده و فرموده ممکن است به ما گفته شود که مورد این رویات قاسانی شک در بقاء شهر رمضان است که نمی دانیم 29 روز است یا 30 روز، خود شمای شیخ اعظم مثال زدید برای موارد شک در مقتضی یکی به مثال شک در بقاء خیار غبن چون نمی دانیم فوری است یا به نحو تراخی است، یکی هم مثال زدید به شک در بقاء نهار یا بقاء لیل، خوب بسم الله شک در بقاء شهر رمضان هم مثل شک در بقاء لیل است، چون نمی دانیم شب 10 ساعت است یا 11 ساعت، یا ماه رمضان نمی دانیم 29 روز است یا 30 روز، شک در مقتضی است دیگر، پس چه جور شد روایت قاسانی استصحاب کرد که الیقین لایدخله الشک صم للرؤیة و افطر للرؤیة.

شیخ در جواب فرموده قلت: انصاف این است که هیچ کدام از این شواهدی که شما ذکر کردید صلاحیت ندارد که ما دست از ظهور لفظ نقض در صحیحه اولی و ثانیه زراره برداریم، چرا؟

برای اینکه گفتید و لکن ینقض الشک بالیقین، آنجا ینقض الشک بالیقین معنایش رفع الشک است، شک اتفاقا امری است که لایزول الا بمزیل، شک مقتضی بقاء دارد، نگاه نکنید شک است، همین شک تا دلیل بر خلافش قائم نشود اقتضاء بقاء دارد، ولذا گفته اند و لکن ینقض الشک بالیقین.

اما من کان علی یقین فشک، این اصلا ربطی به استصحاب ندارد، یا موثقه اسحق بن عمار: اذا شککت فابن علی الیقین ربطی به استصحاب ندارد، موثقه اسحق به عمار مربوط می شود به قاعده یقین در نماز، اذا شککت فی الصلاة فحصل الیقین بالامتثال بضم رکعة الاحتیاط.

روایت حسن بن راشد هم ممکن است اصلا مربوط به استصحاب نباشد بلکه مربوط به قاعده یقین باشد. علاوه بر اینکه در این روایت حسن بن راشد هم تعبیر این بود که فان الیقین لایرفع بالشک و در برخی از نقلهاست که لاینقض بالشک، چه لاینقض چه لایدفع اینها هم ظهور در موارد شک در رافع دارد، مواردی که ما شک در مقتضی داریم اصلا اقتضاء بقاء ندارد، نمی دانیم خیار غبن علی الفور است یا علی التراخی بقاءا، بگویند نقض نکن این متیقن را، خوب این متیقن اصلا شبهه مصداقیه نقض است، چون شاید اصلا اقتضاء بقاء ندارد، یرتفع بارتفاع أمده مثل ازدواج موقت، شما با این خانم یک روزه عقد موقت بستید 24 ساعت، بعد از 24 ساعت می گوئید زوجیت بین ما به هم خورد؟ نه، بهم خورد و نقض شد و دفع شد صادق نیست، بلکه می گویند تمام شد.

بعد ایشان فرموده است که: یک کلمه ای هم هست در این روایت حسن بن راشد، فلیمض علی یقینه، مضیّ علی الیقین یعنی جری عملی بر مقتضای یقین، خوب جری عملی بر مقتضای یقین، خوب جری عملی بر مقتضای یقین خوب مگر مقتضای یقین به حدوث این است که احکام بقاء را بار کنیم؟ در مواردی که مقتضی بقاء دارد ولو بالمجاز صحیح است بگوئیم که جری عملی بر یقین به این است که ما آثار بقاء را هم بار کنیم، چون ما یقین به حدوث طهارت داشتیم، حدوث طهارت هم که مقتضی بقاء است لولا المانع، پس جری عملی بر یقین به حدوث طهارت اقتضاء می کند آثار بقاء طهارت را هم بار کنیم، چون طهارت که متیقن ماست مقتضی بقاء است، اما در موارد شک در مقتضی یقین به اینکه یک روز اینها با هم زن و شوهر بودند مقتضی این است که ده سال با هم زندگی بکنند؟ مقتضی جری عملی است که بر طبق آن یقین به زوجیت 24 ساعته؟ چون نمی دانند یا یک روز عقد خواندند یا ده سال، جری عملی بر آن یقین به زوجیت یک روزه این است که آثار بقاء را تا ده سال بار کنیم؟ ابدا، فلیمض علی یقینه یعنی فلیُجر عملا، جری عملی کند بر طبق یقین سابقش، و این در مواردی است که متیقن سابق ما اقتضاء بقاء دارد، اقتضاء می کند آثار بقاء را بار کنیم.

می ماند روایت قاسانی: الیقین لایدخله الشک صم للرؤیة و افطر للرؤیة، ایشان می فرماید اتفاقا این هم شک در رافع است، چرا؟ برای اینکه ما شک داریم که هلال ماه شوال رافع وجوب صوم شهر رمضان هست یا نیست، شک داریم در رافع.

ولذا هیچ کدام از این استشهادهایی که بر علیه شیخ اعظم بود از نظر ایشان تمام نیست.

{سؤال؟...جواب: حالا با آن مثالی که اول زدند که شک در مقتضی مثل شک در بقاء نهار است، لابد مراد این است که ما یا به نحو شبهه مفهومیه نمی دانیم که انتهای نهار غروب شمس است یا زوال حرمه مشرقیه می شود شک در مقتضی، آخر شب هم نمی دانیم طلوع فجر است یا طلوع شمس و الآن طلوع فجر شده است این می شود شک در مقتضی، نه اینکه بدانیم آخر شب طلوع فجر است ولی نمی دانیم طلوع فجر شده است. یا بگوئیم مقصود مرحوم شیخ از آن مثال شک در مقتضی به بقاء لیل و نهار این است که طول و قصر لیل و نهار را نمی دانیم، آمده ایم به شهری نمی دانیم آیا شب این شهر ده ساعت است یا یازده ساعت، این می شود شک در مقتضی. اما عرفا بقاء شهر تا هلال نیاید مزاحم شهر رمضان نشود شهر رمضان و صوم او باقی است، این هلال ماه شوال است که می آید مزاحم صوم شهر رمضان می شود اولیاء الله ناراحت می شوند ولی ماها خوشحال می شویم، این مزاحمت هلال شوال است، ظاهر کلام شیخ این است}.

بعد ایشان فرموده که حالا که روایات عامه را جواب دادیم و گفتیم اینها مختص است به موارد شک در رافع، روایات خاصه که دیگر حسابش پاک است:

صحیحه عبدالله بن سنان: انک اعرته ایاه و هو طاهر ولم تستیقن انه نجسه، اینکه معلوم است که شک در رافع است نه مقتضی.

بعد از مرحوم شخ بزرگانی با شیخ موافقت کرده اند، وبزرگان بیشتری با ایشان مخالفت کرده اند.

موافقان مرحوم شیخ علی ما اطلعنا علیه یکی محقق همدانی در حاشیه رسائل و یکی محقق نائینی و یکی بعض اعلام معاصرین در کتاب منتقی الاصول هستند، ولی بقیه عمدتا مخالفت کرده اند، از جمله صاحب کفایه جزء مخالفین این تفصیل شیخ است.

محقق همدانی می گوید سیره عقلاء بر استصحاب در موارد شک در رافع است، شک دارند در وجود رافع بنا بر عدمش می گذارند، شک در زوال ملکیتش بخاطر یک مزیل، شک دارد بخشیده است مالش را به زید یا نه بناء می گذارد بر عدم هبه، کی عقلاء متحیر می شوند؟ یکی بیاید بگوید شما کتابت را به من بخشیدی، صاحب کتاب می گوید یادم نیست شاید بخشیده باشم، بعد می گوید شاید بخشیده باشی پس چطور تصرف می کنی در این کتاب؟ می گوید خوب معلوم نیست ک هبخشیده ام، تا احراز نکنم که بخشیده ام بنا بر عدمش می گذارم، این سیره عقلائیه در موارد شک در مقتضی نیست، قطعا سیره عقلائیه در موارد شک در مقتضی بر استصحاب نیست.

و عجیب است که آقای سیستانی فرموده اند سیره عقلائیه بر استصحاب حتی در موارد شک در مقتضی است، منتهی همان سیره ای که ایشان مقصودش هست که تعبیر می کردند که یقین احساسی و نظم اجتماعی اقتضاء می کند که به شک در ارتفاع حالت سابقه اعتناء نکنند.

واقعا این عجیب است، در موارد شک در مقتضی واقعا سیره عقلائیه بر استصحاب نیست.

محقق همدانی فرموده ما این روایات استصحاب را هم که از آنها تعمیم فهمیدیم با اینکه موارد خاصه ای بود مثل یقین به وضوء و یقین به طهارت ثوب، یا صحیحه ثالثه یقین سابق به عدم اتیا نرکعت رابعه بود، اینها به برکت ارتکاز عقلاء الغاء خصوصیت شد از موردشان، و ارتکاز عقلاء فقط در موارد شک در رافع است.

اما محقق نائینی و منتقی الاصول در کلمه نقض با شیخ توافق کرده اند، ما هم روی این کلمه نقض فعلا تکیه می کنیم، والا کلام محقق همدانی اشکالش این است که ما برفرض بگوئیم سیره عقلائیه بر استصحاب است، و این سیره اگر باشد در موارد شک در رافع است کما ذکره، اما این سیره عقلائیه فقط خواست بگوید ظهور ندارد ولاینقض الیقین در عهد ذکری و در رجوع به آن مورد که یقین به وضوء و یقین به طهارت است، همین، وقتی الغاء شد خصوصیت مورد شد لام جنس، لاینقض جنس الیقین بالشک ابدا، لاینبغی هم ارشاد به ارتکاز عقلاء نیست، لاینبغی یعنی نمی شود، نه اینکه تو خودت می دانی که عقلاءا این کار سزاوار نیست، معنای لاینبغی این نیست که، ولذا اشکال محقق نائینی واضح الدفع است.

این بزرگان روی کلمه نقض تکیه کرده اند، ما برخی از نکات هست که اینجا باید مطرح کنیم، اولین نکته که تأمل کنید این است که مراد از شک در مقتضی چیست؟ چون مرحوم نائینی مطالبی دارد، آقای سیستانی هم حواشی ای بر این مطالب دارد، ما هم عرائضی داریم، انشاء الله فردا پیگیری می کنیم.